

رد پای یک رویا

فرزاد مهرانی



انتشارات شادان

پاییز ۱۳۹۶

نشر شادان



گروه فرهنگی انتشاراتی

دفتر مرکزی:

تهران، کوی نصر (گیشا)، خیابان جوادفاضل جنوبی،
شماره ۱۰۲. تلفن: ۸۸۲۶۷۲۹۸ - ۸۸۲۴۱۰۲۰

www.shadan-pub.com
shadan@shadan-pub.com

رد پای یک رویا

نویسنده: فرزاد مهرانی

نوبت چاپ: دوم، تیر ۱۳۹۶

ویراستار: مژگان معصومی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۶۸-۴۶-۶

کتابخانه ملی: ۴۷۶۴۷۷۱

تراژ: ۵۰۰ جلد

قیمت: ۲۱۰۰۰۰ ریال

یادآوری: کلیه حقوق این اثر متعلق
به انتشارات شادان می باشد و هرگونه
استفاده از آن با مجوز ناشر مجاز نیست.



غیرمجاز برای
دانلود رایگان

استفاده از کتاب های شادان برای قرار
دادن در سایت های مختلف - به هر شکل -
غیرمجاز و به دور از اصول اخلاقی است.

مهرانی . فرزاد

رد پای یک رویا - نویسنده: فرزاد مهرانی /

تهران: شادان، ۱۳۹۶، ۳۰۴ صفحه،
(زمان ۱۲۱۷)

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۶۸-۴۶-۶
ISBN: 978-600-7368-46-6

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

داستانهای فارسی - قرن ۱۴

PIR ۸۲۲۳، ۵۵۷۵، ۴

۱۳۹۶

کتابخانه ملی ایران

۸۶۳، ۶۲

۴۷۶۴۷۷۱

رد پای گذشته...

بعضی جواب‌ها آنقدر مستدل و منطقی‌اند که جایی برای بحث نمی‌گذارند. راستش من هنوز نفهمیده‌ام که چگونه بعضی‌ها می‌توانند با اصرار واسطه جفت و جور شدن رابطه دو نفر بشوند؟ من ناخواسته در چنین موقعیتی قرار گرفتم و به اجبار، شدم واسطه احیای مجدداً رابطه یک دوست با همسرش که سالها با هم زندگی مشترک داشتند و همسر این دوست تقریباً محترم، او را توبه کرده بود.

در حقیقت، من نامیب، برای این کار نیستم، چون معتقدم وقتی یکی از نرات تصمیم به اتمام رابطه می‌گیرد چه حرف و استلالی می‌تواند او را به رابطه دوباره بازگرداند - مگر آن که تصمیم قانع‌ناگرفته یا از سر ناپختگی چنین راهی را انتخاب کرده باشد.

به هر حال رفتم و با مقدمه‌چینی به اسم خواسته دوست‌گرامی رسیدم. پاسخ پخته آن خانم به هم جواب بود و در نهایت مرا واداشت که بابت این وساطت اجباری! عذرخواهی کنم. گفت:

«رابطه‌ای که با عشق و امید شروع شده بود به جایی رسید که انگار چیزی در من مُرد! من آرام آرام عاشق شدم و ریشه عشق را در وجودم پروراند، اما رابطه ما بعد از سالها به جایی رسید که دیگر نمی‌دانستم چرا از دوری و نبودنش، ناراضی نیستم، حتی شاید احساس رضایت داشتم. از این که به او فکر کنم ناراحت بودم و بخاطر از دست دادنش نگران



نمی‌شدم. نمی‌دانستم چه بر سر من آمده اما بیشتر از آن که از بی‌وفایی او ناراحت باشم از این که عشق و اعتماد مرا به حماقت تعبیر کرده بود، از خودم بدم می‌آمد. من با تمام وجود به او تکیه کرده بودم و او این را به پای سادگی و نفهمی من گذاشته بود... منی که تصور می‌کردم هیچ چیز نمی‌تواند ریشه آن عشق درونی را خشک کند به جایی رسیدم که خودم تیشه به ریشه عشق زدم و در وجودم آن را خشکاندم. شاید تنها گناه من اعتماد بیش از حد به کسی بود که زیاده‌تر از لیاقتش به او تکیه کردم... به هر حال الان احساس می‌کنم بیشتر از هر چیز به خودم بدهکارم: بخاطر تمام روزهای دلتنگی، بخاطر همه دل‌پسرها... برای تمام روزهایی که چشم به در دوختم تا آمدنش را با لبخند پذیرا شرم و به دلا با مشابه دیگر...»

بعضی جواب‌ها آدم را از گفتن حرف پشیمان می‌کند. وقتی کسی با این منطق از احساس خود سخن می‌گوید، چگونه می‌توان از او خواست خودش را و دل به درد آمده‌اش را نباید به بگیرد و به قول قدیمی‌ها «سرخانه و زندگی‌اش» باز گردد! اصلاً چرا بایا هر... و همیشه از خطای یکدیگر بگذرند؟ و انگار که هیچ اتفاقی نیفتاده، دوباره سر زندگی سابق خود بازگردند؟... به هر صورت، آدم‌های عاشق و آگاه حتی دل‌کندن‌شان هم دلیل درستی دارد!

امروز قصه‌ای داریم با روایتی متفاوت، با سبکی در روایت کردنش شیوه خود را دارد. من نحوه چیدن و حس رازگونه‌اش را نکته مثبت آن می‌دانم و با شناخت از مخاطب حرفه‌ای شادان می‌دانم آن را خواهند پسندید چند سطر مقدمه را فراموش کنید اما در پایان کتاب دوباره مرورش نمایید. تصور می‌کنم نگاهی تازه به روابط آدم‌ها و فراز و نشیب آن خواهید داشت... امیدوارم چنین باشد.

بهمن رحیمی

آبان ماه ۱۳۹۶ - تهران

